



معرفی مجموعه «نقد و داستان» نشر «خوب»

۱۴۰۳ی که تاکنون در این مجموعه انتشار یافته است

داستان های کلاسیک به ضمیمه نقد های معتبر

خادم | نشر «خوب» دست به انتشار مجموعه‌ای با عنوان «نقد و داستان» زده که تاکنون چهار کتاب از آن منتشر شده است: «پژوهش های یک سگ» نوشته فرانتس کافکا، «مترجمان هزارویک شب» نوشته خورخه لوئیس بورخس، «دیده بانی پيشرفت» نوشته جوزف کنراد، و «واقعیات قضیه آقای والدمار» از ادگار آلن پو. هر جلد از مجموعه «نقد و داستان» دربردارنده یک داستان کوتاه کلاسیک از نویسنده‌ای سرشناس است که با یک یا دو مقاله نقادانه از منتقدانی مطرح همراه می‌شود و در قالب یک کتاب به چاپ می‌رسد.

۱ پژوهش های یک سگ

(داستانی از فرانتس کافکا با نقدهایی از آرون شوستر و رابرت ناگهله)

راوی این داستان یک سگ بی‌نام است که خاطرات گذشته‌اش را روایت می‌کند تا بتواند با روش‌هایی علمی و منطقی جواب سؤالات ابتدایی و ساده خودش را درباره بودن در این دنیا بدهد. سگ‌های دیگر به این سؤالات اهمیتی نمی‌دهند و بدون فکرکردن به آن‌ها به راحتی به زندگی خودشان ادامه می‌دهند. این سگ خودش را با دیگران متفاوت می‌داند و همین متفاوت بودن او را آزار می‌دهد. او نمی‌تواند مانند سگ‌های دیگر یک زندگی واقعی داشته باشد و به همین دلیل خودش را بدشانس‌ترین سگ دنیا می‌داند. او همیشه سؤالات بسیار ابتدایی اما چالش برانگیز در ذهن دارد و همین علاقه به دانش و یادگیری سبب شده است که از دایره اجتماعی سگ‌های دیگر جدا بماند.

● پرشی از کتاب

اگر ادامه بقا برای چنین گونه نامتعارف، مهمل، نحیف و از لحاظ شکل و شمایل کاملاً غیرعادی امکان پذیر است، چرا درباره گونه‌من ممکن نباشد. درحالی‌که من از لحاظ ظاهری ایداً عجیب غریب نیستم، قد و قامت متوسطی دارم که دست‌کم در این حوالی نظیرش فراوان دیده می‌شود، نه خصوصیت برجسته‌ای دارم و نه چیزی که مایه سرافکندگی باشد؟

● مترجمان هزارویک شب

(داستانی از خورخه لوئیس بورخس با نقدی از جین فرانکو)

روزی یک کنسول انگلیسی به اسم کاپیتان «ریچارد برتون» با این هدف که نشان دهد کارش بهتر از مترجمان پیش از خودش بوده است تصمیم به ترجمه کتاب «هزارویک شب» می‌گیرد. برتون چندین و چند زبان بلد بوده، هرچند شاید به همه آن‌ها تسلط نداشته‌است، و چندین کتاب ترجمه کرده بوده و مجموعه آثارش به هفتاد و دو مجلد می‌رسیده‌اند. در ادامه، قیاس ترجمه‌اش با دیگر مترجم‌های اثر در کنار تلاش‌های گاه بیش از حد او برای منحصربه‌فرد نشان دادن متشش توصیف می‌شود.

● پرشی از کتاب

در کتاب هشتم «ادیسه» می‌خوانیم خدایان بدبختی را بر نسل‌های آینده نازل می‌کنند تا چیزی برای سرودن درباره آن داشته باشند، به نظر می‌رسد، سی قرن بعد، عبارت مآلامره که می‌گوید «جهان وجود دارد تا به کتابی ختم شود» تکرار همین توجیه زیبایی‌شناختی برای وجود شر در جهان باشد.

● دیده بانی پیشرفت

(داستانی از جوزف کنراد با نقدی از ادوارد سعید)

داستان درباره دو سفیدپوست است که در آفریقا درگیر تجارت برده می‌شوند و، پس از مدتی، گرسنگی و قحطی سرنوشتشان را به یک تراژدی وصف‌ناپذیر گره می‌زند. ادوارد سعید معتقد است کنراد روایت داستان هایش را بارها به شخصیت‌هایی سپرده که غفلشان مستلزم درجه‌ای از تأمل و فرهیختگی است. روایانی که نه فقط داستان را می‌گویند، بلکه هم‌زمان با شکل دادن به قصه، لاجرم، به مخاطب نیز شکل می‌دهند.

● پرشی از کتاب

در لحن کلامش، در اصوات جملات طولانی‌ای که به‌کار می‌برد، چیزی بود که باعث شد دو مرد سفید حسابی جا بخورند. شبیه خاطره چیزی بود که دقیقاً مائوس و آشنا نبود، و بالین حال، به سخنرانی مردان متمدن می‌مانست.

● واقعیات قضیه آقای والدمار

(داستانی از ادگار آلن پو با نقدهایی از رولان بارت و هارولد بلویر)

آقای والدمار پیرمردی است که چیزی به مردنش نمانده و خودش را به آزمایش هیپنوتیزم می‌سپزد. او را درست در لحظه مرگش هیپنوتیزم می‌کنند، و همان طور بین مرگ و زندگی می‌ماند. توصیف صحنه مرگ و گفت‌وگوی بین هیپنوتیزم‌کننده و مرد محتضر در این داستان بی نظیر است. در این کتاب، داستان آلن پو با نقدی از رولان بارت همراه شده است.

● پرشی از کتاب

گفتم: «آقای والدمار، خوابیده؟» جوابی نداد. اما لرزشی در اطراف لب‌ها دیدم و به این ترتیب ترغیب شدم سؤال را چندبار دیگر تکرار کنم. با سومین تکرار، تمام چهارچوب بدنش با لرزشی بسیار جزئی به ارتعاش درآمد؛ پلک‌های قدری باز شدند که خط سفیدی از کره چشم را به نمایش بگذارند، لب‌ها کا‌هلالانه حرکت کردند و از میانشان، با نجوایی که به سختی شنیده می‌شد، این کلمات ادا شد: «بله، حالا خوابم. بیدارم نکند! بگذارید همین طور بمیرم!»



اشبه
۷ بهمن ۱۴۰۳
۲۵ رجب ۱۴۴۴
شماره ۲۲۱۸

۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

زمانه برآسوده از داوری^[۱]

به فرمان او دیو و مرغ^[۲] و پری

جهان را فروزه بدو آبروی

فروزان شده تخت شاهی بدوی

منم گفت با فَرّه^[۳] ایزدی

همم شهر یاری و هم مویدی^[۴]

بدان راز بد دست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم^[۵]

نُخست آلت جنگ را دست برد^[۶]

در نام جُستن به گردان^[۸] سپرد^[۹]

۱- داوری: جنگ، دشمنی. ۲- مرغ: پرندۀ. ۳- فَرّه: فروغ (فروغ ایزدی که گمان می‌کرده‌اند آن که شاه می‌شود از آن برخوردار است یا اصلاً کسی شاه می‌شود که فَرّه داشته باشد). ۴- مویدی: مویدبودن، پیشوایی دینی. ۵- گفت: «من از فروغ ایزدی برخوردارم و هم‌زمان پیشوایی سیاسی و پیشوایی دینی را برعهده دارم». ۶- ره کنم: راه گشایم، رهنمون شوم. ۷- نخست، به ساخت ابزار جنگ آغازید. ۸- گردان: جنگاوران. ۹- کار هنرنمایی و دلاوری ابا بهرہ گیری از ابزارهای جنگی را به جنگاوران واگذاشت.

نشست نقدوبررسی «شاهنامه بزرگ مغولی» برگزار شد

برگ‌هایی در آغوش باد

خطی و 'شاهنامه' نیست، خیلی از آثار برجسته هنر ایران، از جمله فرش‌ها و مرقعات و سفال‌ها به همین شیوه نام‌گذاری شده‌اند. 'شاهنامه بزرگ مغولی' به نظر می‌رسد همان نامی است که خود دموت برای شاهنامه به‌کار برده است.

● این 'شاهنامه' کهن‌ترین نسخه مصور 'شاهنامه' است طباطبایی‌یزدی درباره هویت تاریخی این اثر گفت: «'شاهنامه ابوسعیدی' قدیمی‌ترین و ارزشمندترین 'شاهنامه' تصویردار است که امروز در دسترس داریم. رموز و رازها و معماهای پشت این 'شاهنامه' بی‌پایان است. به احتمال زیاد، در دوران سلطنت ابوسعید بهادرخان [حکومت طی ۷۱۶ تا ۷۳۶ هجری قمری]. آخرین حکمران ایلخانان، در ایران کتابت شده است. البته خود این 'شاهنامه' و خود این نسخه به ما هیچ اطلاعات دقیقی نمی‌دهد، ولی قلم‌ها و نگارگری‌های آن که با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. گواهی است بر اینکه این خط‌ها و نگارگری‌ها کار چند نفر است. پادشاهان ایلخانی، با هدف مشروعیت بخشیدن به حکومت خودشان در ایران، یکی از کارهایی که کردند که البته قطعاً از روی خوش‌فکری و زیران ایرانی‌شان بوده. این بود که سنت 'شاهنامه نگاری' و به طور مشخص 'شاهنامه مصور' را باب کردند. ما هیچ‌سندی نداریم که ثابت کند قبل از 'شاهنامه ابوسعیدی' نسخه‌ای مصور وجود داشته است.»

● تنها ۵۸ برگ داریم که آن هم پراکنده است این پژوهشگر، سپس، در تشریح دلایل یگانگی این شاهنامه بزرگ ایلخانی' بیان کرد: «این 'شاهنامه'، هم از ابابت اینکه ایرانی است و ما مطمئن هستیم متعلق است به دوره ایلخانی در حوالی سده هفتم در ایران، و هم از نظر ابعاد نسخه‌ای منحصربه‌فرد است، هم در بین شاهنامه‌ها و هم در بین نسخه‌های خطی مربوط به همین دوره در ایران. ابعاد و نقاشی‌ها، ظرافت‌هایی که در ترسیم چهره و فضاها وجود دارد باعث شده تا تک‌تک این برگ‌ها کنجی باشد در دل تاریخ هنر ایران. هنوز مطالعات کمی روی این کتاب انجام شده. بیشتر مطالعاتی که تاکنون روی این 'شاهنامه' انجام شده است به خاطر وجود معماها و رازورمزهایی بوده است که پیرامون این اثر هنری و هنرمندان آن وجود داشته است. این مطالعات بیشتر حول جنبه‌های تاریخی آن بوده، و کمتر به جنبه‌های ظریف هنری اثر پرداخته شده است. مهم‌ترین و مشهورترین معما در تاریخ نقاشی ایرانی همچنان همین 'شاهنامه' است. این 'شاهنامه'، در حالت اولیه خود، ۲۸۰ تا ۳۰۰ صفحه بوده است که در این بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ تگاره وجود داشته است. چیزی که امروز در اختیار ما است، ۵۸ نقاشی از مجموع برگه‌های این 'شاهنامه' است که امروز در ۲۲ مجموعه در سرتاسر جهان پخش است. بخشی در موزه‌ها نگهداری می‌شود و تعدادی هم در مجموعه‌های شخصی است. به احتمال زیاد، تعداد دیگری از این ۵۸ تاره به مجموعه‌های شخصی و حقوقی نگهداری می‌شود که هنوز معرفی نشده است و ممکن است در حراجی‌های آینده عرضه شود.»



ابوسعیدی' و «ابوسعیدنامه»، توضیح داد: «این اثر، عموماً، با نام 'شاهنامه دموت' شناخته می‌شود که می‌توان گفت در میان نام‌های متعددی که به این کتاب اطلاق می‌شود دردناک‌ترین است. البته، از این قبیل نام‌گذاری‌ها در تاریخ هنر ایران کم نداریم: 'شاهنامه شاه طهماسب' هم مدت‌ها با نام 'هاتن'، یعنی همان دلالی که آن را برگ‌برگ کرد، شناخته می‌شد. این قضیه البته باز هم منحصر به نسخه‌های

اثر بود که بعد از این همه سال همچنان با کیفیت بالا و چشمگیر بود. این هم یکی از نمودهای کیفیت بالای کار هنرمندان قدیم ایرانی در حوزه کتاب‌آرایی است که انگار عزمی و چشم‌اندازی پشت کارشان وجود داشته برای رساندن آن به دست آیندگان تا آن‌ها هم از دیدن این نقاشی‌ها و خواندن متون لذت ببرند.» این پژوهشگر، ضمن یادآوری عناوین متعدد این اثر، همچون «شاهنامه بزرگ ایلخانی» و «شاهنامه

کار «شاهنامه بزرگ مغولی» نیمه تمام مانده

لیلا طباطبایی‌یزدی با استناد به کتاب «شاهنامه بزرگ مغولی»، پژوهش رابرت هیلن برند در این باره، گفت: «این 'شاهنامه' به احتمال زیاد نیمه تمام باقی مانده و پژوهشگر استدلال‌های زیادی هم برای آن می‌آورد. به احتمال زیاد، کار این 'شاهنامه' درست در همان سال مرگ ابوسعید ناگهان متوقف شده، چون در بین این ۵۸ نقاشی به‌طور عجیبی اثری از داستان‌های خیلی مهم 'شاهنامه'، مثل رستم و یژن و منیژه و سیاوش، وجود ندارد. هیلن برند معتقد است که قرار بوده این پروژه ادامه پیدا کند و همین‌طور که کار تکایت انجام می‌شده نگارگری‌هایی هم انجام بشود. نکته دیگر این است که چیزی حدود ۱۰۰۰ بیت به این 'شاهنامه' اضافه شده. دکتر خالقی مطلق صراحتاً معتقد است این هزار بیت نارواست و متعلق به 'شاهنامه' نیست. ایبائی که بیشتر حول داستان گرشاسپ است. انگار یک ارتباطی بین پادشاهی گرشاسپ و پادشاهی هلاکوخان وجود داشته و انگار پادشاهان ایلخان آگاهانه خواسته‌اند این اییات به این 'شاهنامه' اضافه شود تا بیشتر این کتاب را با تاریخ مغولان و ایلخانان پیوند بدهند.»



عظیم‌زاده | چهل و یکمین نشست رونمایی و نقد و بررسی کتاب، به همت مؤسسه فرهنگی «خردسرای فردوسی» با همکاری «قطب علمی فردوسی و شاهنامه» دانشگاه فردوسی مشهد، به «شاهنامه بزرگ مغولی» اختصاص پیدا کرد. در این نشست، که ظهر ششم بهمن با حضور جمعی از پژوهشگران برگزار شد، پس از یادکرد جلال متینی (از رؤسای پیشین دانشگاه فردوسی و دانشکده ادبیات که چند روز پیش از این درگذشت)، محمدجعفر یاحقی، استاد زبان و ادبیات فارسی، و دکتر لیلا طباطبایی‌یزدی، پژوهشگر هنر ایران، به صحبت پیرامون این اثر پرداختند.

«شاهنامه بزرگ مغولی»، که به نام‌هایی دیگر، از جمله «شاهنامه ایلخانی»، «شاهنامه ابوسعیدی» و «شاهنامه دموت»، نیز شناخته می‌شود، یکی از نسخ مصور کهن منظومه فردوسی است که حدود یک سده پیش از این از ایران خارج شد و به دست ژرژ دموت فرانسوی افتاد. دلالی که نسخه را، به قصد فروش راحت‌تر، برگ‌برگ کرد. توضیحات بیشتر را در کلام سخنرانان این نشست بخوانید.

● جنبه هنری «شاهنامه» هم ارزشمند است

صحبت‌های دکتر محمدجعفر یاحقی، مدیر «خردسرای فردوسی»، درباره جایگاه ارزشمند نسخ مصور و نسخ هنری «شاهنامه» آغازگر این نشست بود. او گفت: «سرنوشت کتاب‌های فارسی، مخصوصاً نسخه‌های نفیس آن، مثل 'شاهنامه'، این بوده که بسیاری از آن‌ها از کشور خارج شده و در جاهایی دیگر حفظ می‌شود. بعضی هم متأسفانه به تاراج طغاعان و سودجویان رفته. هرچند 'شاهنامه' طی دوره‌های مختلف از جهات مختلف مورد توجه بوده، اما از منظر هنری خیلی مورد توجه قرار نگرفته. از یک جایی به بعد، ما شاهنامه‌های زیبا و خوشنویسی شده‌ای داریم که نگارگری هم شده. یکی از این شاهنامه‌های هنری همین اثری است که امروز به معرفی و رونمایی آن اختصاص دارد.»

یاحقی در بخش دیگری از صحبت‌هایش ادامه داد: «از دوره مغول بوده که نگارگری 'شاهنامه' آغاز شد، حالا برخی از این آثار و این اوراق در ایران نگهداری می‌شود و برخی در خارج از ایران. در همین کتابخانه آستان قدس رضوی هم نسخه‌هایی موجود است. اما مصححان معمولاً خیلی به نسخه‌های نگارگری شده اعتنا نمی‌کنند. در حالی‌که همین نسخه‌ها هم فواید نسخه‌شناسانه زیادی برای مصححان دارد. علاوه بر این، این نسخه‌ها هم به عنوان یک اثر هنری ارزشمند آن است و در سطح بین‌المللی هم جایگاه ویژه‌ای دارد.»

● عنوان «شاهنامه دموت» بسیار دردناک است

در ادامه این نشست، لیلا طباطبایی‌یزدی که برخی از اوراق «شاهنامه بزرگ مغولی» را از نزدیک دیده است در این باب گفت: «چیزی که خیلی به چشم می‌آمد کیفیت رنگ دانه‌های طلا و لاجوردی و جوهر مشکی

کرانه

دلستان ۱۳۹۱

بخش اول ا بگذارید در همین ابتدای کار درباره فرایندی صحبت کنیم که قرار است در ادامه این یادداشت و البته یادداشت‌های بعدی استفاده‌های زیادی از آن داشته باشیم. دراصل، این یک مفهوم مهم در درک ادبیات داستانی است. اینکه فرایند خلق داستان (توسط نویسنده) و فرایند درک و مطالعه آن (توسط خواننده) دو مقوله کاملاً متفاوت و جدا از یکدیگرند که خیلی از آدم‌ها، در هر سمتی که باشند (نویسنده، مدرس یا خواننده کتاب)، خیلی وقت‌ها آن‌ها را باهم اشتباه می‌گیرند.

زمانی که نویسنده مشغول نوشتن یک داستان است، با فضا و شخصیت‌ها و اینکه قرار است چه اتفاقی بیفتد آشناست. این را یک مفهوم عام در نظر بگیرید. وگرنه ممکن است نویسنده، به تبع سنت سوررئالیست‌ها، بخواهد بداهه‌نویسی یا نوشتن پراساس تداعی آزاد تجربه کند. در هر صورت، فعلاً کاری با این موارد استننا نداریم، اگرچه حتی در چنین وضعیت‌هایی هم ذهن ناخوشیار را به اصطلاح ناخودآگاه‌ها از مسیر روایت و بداهه‌ای که در حال نوشته شدن است اطلاع دارد و ظاهراً الگو و نقشه‌ای قبلی برای آن دارد. به این ترتیب، ابتدا خیالات و تصورات

در ذهن نویسنده شکل می‌گیرند و بعد به کلمه تبدیل می‌شوند. مثلاً، وقتی نویسنده به یکی می‌گوید «محمود»، و به یکی دیگر می‌گوید «محمود»، قبل از آمدن این دو کلمه در متن، تاریخچه و تصویری کلی از این دوتا آدم به همراه تمام وجه تمایز آن‌ها در ذهن او شکل گرفته است، در واقع، نویسنده این آدم‌ها را می‌شناسد، همان‌طور که خانواده و دوستان و آشنایانش را می‌شناسد.

اما این مسیر دوطرفه است و نقطه مقابلی دارد که در جهان مخاطب است. مخاطب، وقتی کتابی را باز می‌کند یا شروع به خواندن روایتی می‌کند، تجربه‌ای کاملاً وارونه را از سر می‌گذراند. برای او هیچ چیزی وجود ندارد، یک فضای مه‌آلود بی‌انتهاست که از هر سمت تابی نهایت‌گسترش پیدا کرده است و یک‌کم، با هر کلمه‌ای که می‌خواند، به مرور روشن‌تر و شفاف‌تر می‌شود. آدم‌ها در ابتدا سایه‌هایی محو و بی‌هویت‌اند، غریبه‌هایی که هیچ نشانه‌ای از آن‌ها در کار نیست و خواننده اصلاً تکلیف خودش با آن‌ها را نمی‌داند. اسم داستان تصویری کلی در او به‌وجود می‌آورد، و چون ذهن ما آدم‌ها دنبال پیش‌بینی و قرائت



دلستان
نویسن
موسس
زاده

تمام وضعیت است، تا غافل‌گیر نشود، از همان ابتدا با هر کلمه سعی می‌کند پیش‌پیش تصویری جامع از داستان را شکل بدهد. اما این تصور با هر کلمه مرتعش می‌شود و تغییر می‌کند، هر کلمه که خواننده می‌شود در فضای شکل‌گرفته در ذهن مخاطب موجی ایجاد می‌کند و همه چیز را دستخوش دگرگونی می‌کند. این دقیقاً برعکس مسیر و فرایندی است که نویسنده تجربه کرده است.

این مفهوم از این جهت بسیار کلیدی و کاربردی است که به ما کمک می‌کند تا بعضی از الگوهای فنی را بر همین اساس بچینیم. برای مثال، نبود چنین مفهومی در ذهن مبتدی‌ها، و حتی بعضی از حرفه‌ای‌ها، به خطاهایی از اردهنده منجر می‌شود که خواندن متن را ممکن است برای مخاطب سخت‌کند. یکی از این خطاها استفاده از اسم‌های متعدد در داستان است. گاهی این معضل به شکل تلنبار کردن شخصیت‌های زیاد در داستان ظاهر می‌شود. در چنین وضعیت‌هایی، مخاطب گیج می‌شود. از این نظر که تک‌تک این آدم‌ها برای نویسنده شناخته شده و آشنا هستند و بعد نوشته شده‌اند، در حالی‌که مخاطب فقط مشت‌ی اسم

می‌بیند. مخاطب می‌خواند که احمد پسر علی است که با نامادری‌اش، ترانه خانم، زندگی می‌کند و رابطه‌ای دوستانه با پسرخاله‌هایش، مرتضی و مجتبی، دارد، و با وجود این، ترجیح می‌دهد با پسر دایی دیگرش کریم، دمخور باشد. احمد و مرتضی هم پس‌اند، در حالی‌که کریم و مجتبی دوسال از آن‌ها بزرگ‌ترند، برای همین ترجیح می‌دهند با هم سر و سر داشته باشند و آن دوتای دیگر را در جریان نگذارند، والی آخر نوشتن چنین متنی بسیار کار آسانی است، می‌توانید امتحان کنید، یک سری آدم را با رابطه‌های فامیلی و دوستانه‌شان توی ذهنتان تعریف کنید و داستان آن‌ها را تند و تند روی کاغذ بیاورید. اما کیست که از این متن سر در بیاورد یا بفهمد کی به کی است. کدآستان چه سنی دارد، اسم نامادری چیست و از بین مرتضی و مجتبی کدام کوچک‌ترند؟! این‌ها صرفاً یک مشت اطلاعات و اسامی‌اند که روی هم تلنبار شده‌اند و به کلافی سردرگم می‌مانند. اما، در ادامه، از راه‌هایی برای نامی‌گویم برای حل کردن چنین وضعیت‌هایی. با احترام معیق به جان بارت با تمام اثری که بر ادبیات گذاشته است.